

فصلنامه علمی-پژوهشی **رهیافت**

سال دهم، شماره ۳۷، زمستان ۱۳۹۵
صفحه ۱۱۷ تا ۱۳۶

ارزیابی دکرین و اهداف راهبردی آمریکا در تقابل با اسلام و جمهوری اسلامی ایران

سیدجلال دهقانی فیروز ابادی / استاد تمام گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی
علیرضا اشراقی / دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی
eshra255@gmail.com

چکیده

این مقاله با استفاده از روش توصیفی تحلیلی باهدف ارزیابی دکرین و اهداف راهبردی آمریکا در تقابل با اسلام و جمهوری اسلامی ایران نگارش شده است و از سیاست‌های گذشته و حال کشور آمریکا به صورت روشن و مصداقی، نمونه‌هایی ارائه شده تا بتوان راهبردهای اصلی آمریکا در قبال تضعیف جمهوری اسلامی ایران و مخدوش کردن چهره اسلام را معرفی نمود. آمریکا از دیرباز و به خصوص پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی تمام توان خود را برای سرنگونی و اضمحلال این انقلاب به کار بسته اما در این امر ناموفق بوده و تاکنون شکست خورده است. همچنین با وجود بکارگیری گروه‌های سلفی مختلف با نام اسلام اما در تضاد آشکار با قوانین و شریعت دین مبین اسلام کوشیده تا چهره اسلام را زشت و خشن و دین اسلام را ارتجاعی نشان دهد.

کلیدواژه: دکرین نظامی آمریکا، اسلام، جمهوری اسلامی ایران.

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۹/۳ تاریخ تأیید ۱۳۹۵/۱۱/۱۷

این مقاله برگرفته از رساله دکترای آقای اشراقی می‌باشد.

مقدمه

دکترین در سیاست معمولاً مجموعه اقدامات و خط‌مشی سیاسی یک دولت مرد است که دارای جنبه ابتکاری بوده و آثاری برجای می‌گذارد و مشابه اقدامات و سیاست‌های دولت‌مردان دیگر نیست. دکترین در دو سطح عمده نظامی و ملی افکیک می‌شود که سطح نظامی به سطوح استرژیک، عملیاتی و تاکتیکی تقسیم می‌شود و کاربرد آن در سطح ملی هدایت قدرت ملی در ابعاد فرهنگی، اجتماعی سیاسی نظامی و اقتصادی است (احمدی لفورکی، ۱۳۹۱: ۳). در وزارت دفاع ایالت متحده آمریکا راهبرد را به طور رسمی به این شکل تعریف می‌شود «راهبرد نظریه یا مجموعه‌ای از نظریات سنجیده در مورد کاربرد ابزارهای قدرت ملی است که به شکلی هماهنگ و همگرا برای تحقق اهداف ملی و چند ملیتی مورد استفاده قرار می‌گیرند» (احمدی لفورکی، ۱۳۹۱: ۴).

هارولد و مارگارت اسپروت، ریچارد اسنایدر، اچ. دبلیو بروک، برتون ساپین، گراهام آلیسون و هالپرین اعتقاد دارند برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها باید به داخل جوامع رجوع کرد و به بازگشایی «جعبه سیاه» پرداخت. ذهن و اندیشه تصمیم‌گیران سیاست خارجی، لوحی سفید نیست بلکه شامل مجموعه‌ای از اطلاعات و الگوهای نظیر باورها، گرایش‌ها، ارزش‌ها، تجربیات، انگیزه‌ها و مفاهیم دیگر است. فرهنگ، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، نهادهای سیاسی، ایدئولوژی و عوامل دیگر، چارچوبی اجتماعی را شکل می‌دهد که تصمیم‌گیرنده در درون آن عمل می‌کند.

موسالی معتقد است نباید اسلام‌گرایی را به عنوان موضعی متافیزیکی و یا دربردارنده خواست‌های اخلاقی در ارتباط با اوضاع و احوال مسلمانان در جهان مدرن تلقی نمود، بلکه در جهان پسا استعماری، عموماً متفکران کشورهای اسلامی به دلیل تجربه گذشته استعماری درصدد برآمدند که در مقابل برخی روشنفکران که بر مسئله اصالت قدرت و مشروعیت دولت ملی تأکید می‌کردند، دیدگاهی جدید عرضه کنند (Mousalli, 2003: p.33).

یازبک می‌گوید غرب اسلام را به عنوان یک «ایسم» (ISM) تلقی می‌کند که ابزاری برای دستیابی به تجدید حیات و دفع هژمونی غرب است و از آنجایی که درصدد تخریب مشروعیت غرب برمی‌آید، می‌بایست «ریشه کن» شود (Yazbeck Haddad: 467).

جورج بوش در ۱۶ مارس ۲۰۰۶ (۲۵ اسفند ۱۳۸۴)، استراتژی امنیت ملی ایالات متحده را منتشر ساخت. این استراتژی نیز همچون نمونه سال ۲۰۰۲ آن آشکارا سخن از دکترین

جنگ پیش دستانه می‌زند و چنین چیزی را در بخش مربوط به تسلیحات کشتار جمعی، به ویژه خطر دستیابی تروریست‌ها به چنین تسلیحاتی عنوان می‌کند. در این سند که به لحاظ چارچوب شبیه سند سال ۲۰۰۲ می‌باشد، به طور خاص پیشرفت‌های صورت گرفته در عرصه‌های مختلف ذکر شده و مسیر پیشرو برای استفاده از فرصت‌ها و مقابله با چالش‌های جدید ترسیم می‌گردد. به طور کلی، می‌توان گفت این استراتژی دارای پنج محور اساسی می‌باشد:

۱. حق آمریکا برای انجام حملات پیش دستانه؛

۲. نبرد علیه اسلام رادیکال؛

۳. نگاه به ایران به عنوان دشمن اصلی؛

۴. تداوم تغییر رژیم‌ها از طریق دیپلماسی تغییر ساز.

باراک اوباما در تاریخ ۲۷ مه ۲۰۱۰ (۶ خرداد ۱۳۸۹) استراتژی امنیت ملی دولت خود را منتشر ساخت. استراتژی وی از دکترین جنگ پیش دستانه دوران بوش فاصله گرفته و بر همکاری جهانی و دیپلماسی قوی برای بهره‌گیری کمتر از نیروی نظامی تأکید دارد. این سند همچنین بر ارتباط میان امنیت و نظم اقتصادی تأکید دارد.

سیاست‌های بوش و اوباما در خاورمیانه مبتنی بر اهداف ثابت ایالات متحده بوده است و در این زمینه رویکردهای متعارضی برای دستیابی به این اهداف به کار گرفته شد. با توجه به این موضوع، اهداف مورد نظر آمریکا در خاورمیانه که هسته مرکزی سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر را تشکیل می‌دادند، عبارتند از:

الف. اهمیت یافتن امنیت انرژی: آمریکا بزرگ‌ترین مصرف‌کننده و واردکننده نفت در جهان است. مصرف انرژی آن بسیار بیشتر از میزان تولید داخلی آن بوده و روز به روز نیز افزایش می‌یابد. بر این اساس، مدیریت اقتصادی آمریکا که ۳۰ درصد انرژی جهانی را مصرف می‌کند و کمی بیش از ۱۰۰ میلیون نفر در آن کار می‌کنند، نیاز به حضور جهانی و بهره‌برداری وسیع از امکانات و فرصت‌ها را برای حفظ و بسط گسترده قدرت آمریکا توجیه می‌کند (سریع القلم، پیشین: ۱۲۴). در این شرایط منطقه خاورمیانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بدیهی است راهبردهای ایالات متحده بیشتر حول این منطقه به ویژه مثلث طلایی ایران، عربستان سعودی و عراق باشد. از این رو همواره راهبرد و چارچوب ترسیمی سیاست خارجی این کشور «امنیت قیمت، امنیت عرضه و امنیت متقابل عرضه و تقاضا» در این منطقه بوده است (همان: ۳۲۸-۳۲۹).

ب. مبارزه با تروریسم: مهم‌ترین ویژگی خاورمیانه در چارچوب این بحث، جایگاه آن در امنیت ملی آمریکاست. پس از ۱۱ سپتامبر، تروریسم یک منبع تهدیدکننده امنیت ملی آمریکا تعریف شده است و آمریکا خود را محق در رهبری مبارزه با تروریسم در عرصه جهانی می‌داند و مبدأ و منشأ آن را خاورمیانه برمی‌شمارد. از نظر آنها پیکارگرایی اسلامی ریشه در وقایع و تحولات خاورمیانه و برداشت خاص از اسلام سیاسی دارد که تنها با حضور مستقیم در این منطقه و تأثیر در افکار مردم و کنترل اذهان ساکنان این منطقه (مهندسی اجتماعی) می‌تواند تهدیدات امنیت ملی آمریکا را کنترل کند. آنها کشورهای لیبی، سوریه، سودان، کره شمالی ایران و غیره را حامی تروریسم و گروه‌هایی مثل حزب‌الله، حماس و القاعده را گروه‌های تروریستی می‌دانند که باید با آنها مقابله شود. این مسئله شرایط لازم برای اقدامات آن کشور را در منطقه خاورمیانه فراهم آورد.

ج. حفظ امنیت اسرائیل: اسرائیل نزدیک‌ترین متحد راهبردی آمریکا در منطقه خاورمیانه و به مثابه حافظ تمدن غرب در منطقه محسوب می‌شود و دولت آمریکا از نظر اخلاقی خود را متعهد به حفظ امنیت اسرائیل به هر قیمتی می‌داند (بیگدلی، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

د. مقابله با ظهور قدرت‌های هژمون منطقه‌ای: بین تثبیت هژمونی آمریکا در خاورمیانه و تضمین هژمونی این کشور در نظام بین‌الملل، رابطه تنگاتنگی وجود دارد. راه هژمونی آمریکا ناگزیر از خاورمیانه می‌گذرد. اگر آمریکا بخواهد رهبر جهان شود، نخست باید رهبر خاورمیانه شود. اما این امر مستلزم آن است که قدرت هژمونی در منطقه ظهور نکند. لذا کشورهایی مثل عراق و ایران که امکان تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای را دارند، برای آمریکا یک تهدید اساسی محسوب می‌شوند (قهرمانپور، ۱۳۸۴: ۲۱). برای مثال، برخورد یک‌جانبه و فراقانونی با مسئله هسته‌ای نمونه‌ای برجسته در این زمینه محسوب می‌شود. بدین‌سان می‌توان گفت تحولات نظام بین‌الملل به شدت با تحولات خاورمیانه گره خورده است. به بیان دیگر، دولت آمریکا جهت حفظ هژمونی خود در خاورمیانه که از نظر زمانی و مکانی در حساس‌ترین مقطع تاریخی خود بعد از جنگ جهانی اول قرار گرفته است، ناگزیر از تغییر راهبرد خود بود. ارایه طرح خاورمیانه بزرگ و حمله به افغانستان و عراق و همچنین وارد کردن کشورهای خام منطقه‌ای در دیپلماسی عمومی مورد نظر آمریکا در همین راستا ارزیابی می‌شود. بنابراین، مجموعه این اهداف پس از ۱۱ سپتامبر که دو رویکرد کلان و متعارض را برای دستیابی به آنها جهت

توجیه اهداف طلب می‌کرد، زمینه‌ساز پیامدها و هزینه‌های سنگینی برای آمریکا در سطح منطقه شده است.

مهم‌ترین عملکرد سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، ترویج خشونت سیاسی است که با بحث تحقیر تاریخی پیوند تنگاتنگی دارد. از دید سائوریت، تحقیر در محدوده رابطه‌ای که یک طرف حالت بالاتری را انتظار دارد، اتفاق می‌افتد و عزت نفس را کاهش داده و در نتیجه باعث خشونت می‌شود. از چشم‌انداز این دسته از نظریه‌پردازان، تحقیر در خاورمیانه ریشه تاریخی داشته و به جنگ‌های صلیبی باز می‌گردد، به گونه‌ای که مرزها و ساختارهای حکومت‌های خاورمیانه به وسیله مهاجران اروپایی بر آنها تحمیل شده‌اند.

اعتقاد به جدایی‌ناپذیری دین از سیاست و تشکیل حکومت اسلامی

هدف نهایی اسلام، بازسازی جامعه براساس اصول اسلامی است و در این راه به دست آوردن قدرت سیاسی، مقدمه‌ای ضروری تلقی می‌شود. هواداران اسلام سیاسی، اسلام را به مثابه یک ایدئولوژی جامع در نظر می‌گیرند که دنیا و آخرت انسان را دربر گرفته و برای همه حوزه‌های زندگی دستورها و احکامی روشن دارد.

اسلام سیاسی بر تفکیک‌ناپذیری دین و سیاست تأکید کرده و مدعی است اسلام از نظریه‌ای جامع درباره دولت و سیاست برخوردار است و به دلیل تکیه بر وحی از دیگر نظریه‌های سیاسی متکی بر خرد انسانی، برتر است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۷). اسلام سیاسی از تعبیرهای اسلامی برای تبیین و توضیح وضعیت سیاسی جامعه استفاده می‌کند و بازگشت به اسلام و تشکیل حکومت اسلامی را تنها راه حل بحران‌های جامعه معاصر به شمار می‌آورد. اسلام سیاسی در پی ایجاد نوعی جامعه مدرن است که در کنار بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت تمدن غرب از آسیب‌های آن به دور باشد (همان: ۱۸).

بیداری اسلامی

مسئله بیداری اسلامی بیش از دو سده قدمت داشته و به عنوان یک موضوع محوری برای بلاد اسلامی و کشورهای همسایه از یک طرف، و کشورهای غربی و استعمارگران از طرف دیگر مطرح بوده است. حساسیت و اهمیت موج بیداری کنونی در کشورهای اسلامی در این مسئله می‌باشد که امروزه آمریکا با مطرح کردن موضوعات انحرافی مانند مبارزه با تروریسم، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و... کشورهای اسلامی را با همکاری بعضی دیکتاتورهای حاکم بر کشورهای اسلامی به تصرف خود درمی‌آورد و به کشتار و آزار و

اذیت کشورهای اسلامی ادامه می‌دهد. راهبرد این نبرد ایدئولوژیک توسط غرب و با محوریت آمریکا در راستای تسلط بر جهان اسلام انجام می‌شود.

بدون تردید در استراتژی بلند مدت امریکا جنگ با اسلام به عنوان مکتبی سازش‌ناپذیر و ضدسلطه اصل استراتژیک و تعیین کننده است. جنگ اسلام و کفر و دشمنی پایدار غرب خصوصاً یهودیان حاکم در دستگاه‌های حکومتی، در چند قرن گذشته محور سیاستگذاری‌های دولت‌های استعماری بوده است. هرگونه تحلیل بدون توجه به این واقعیت، انحراف و تحریف در شناخت و تحلیل پدیده‌های سیاسی و تحولات فرهنگی و امنیتی است. این امر در اعمال نظریه‌ی «برخورد تمدن‌ها» و تقویت نگرانی جوامع غیراسلامی به علت گسترش موج گرایش به اسلام می‌باشد.

از طرف دیگر مهم‌ترین چالش‌ها برای امریکایی‌ها و به ویژه اسرائیل موضوع بیداری اسلامی و بازگشت به اسلام و آمادگی برای ایثار و شهادت است. تحلیل گران و سیاستمداران تغییر جغرافیای فرهنگی، سیاسی و امنیتی منطقه را با پیروزی انقلاب اسلامی و اتخاذ سیاست مستقلانه و ضداستکباری جمهوری اسلامی کاملاً مرتبط می‌دانند.

قدرت واقعی در جهان اسلام بر ضد امریکا و اروپا و منافع منطقه‌ای آن‌ها، ایمان و اعتقاد اسلامی می‌باشد. آنچه که در لبنان، فلسطین، افغانستان و عراق می‌گذرد و امریکا را دچار سرگردانی و حتی انفعال کرده است، متأثر از فرهنگ انقلاب اسلامی ایران است.

ساختن فیلم‌های منفی و غیرواقعی از وضعیت مسلمانان، معرفی اسلام به عنوان یک دین و مکتب خشن، ضد توسعه و آزادی، با هدف زمینه سازی برای اجرای عملیات ویرانگر بر ضد مسلمانان و جلب حمایت شهروندان از سیاست‌های جنگ طلبانه و تهاجمی، بخشی از اقدامات بر ضد مسلمانان به ویژه ایران است.

تأسیس کشور اسرائیل به روشی غیرمعمول و بی سابقه توسط اروپا و پیوند آن با امریکا با اهداف خاصی صورت گرفت که ربطی به دین یهود و یهودیان سرگردان و بازگشت آنان به سرزمین موعود نداشت. آنچه به عنوان توجیه برای تأسیس اسرائیل گفته شد نه منطقی و نه در عرف بین المللی شناخته شده بود.

سرزمین مسلمین غصب، تعداد زیادی کشته، آواره و تعدادی مجبور به اطاعت از حکومت تحمیلی و سرکوبگر شدند. داستان تشکیل دولت اسرائیل و اقدامات آن در طول بیش از نیم قرن بسیار غم‌انگیز و زیان بار بوده است.

با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط شاه، ایران که یکی از متحدین آمریکا و غرب در منطقه بود، به نیرومندترین دشمن آنان در منطقه تبدیل شد. از این رو غرب با درک این اولین تجربه خود با شیعه در دوران معاصر، از جانب ابعاد جدیدتری از ژئوپلیتیک ایران احساس خطر می‌کند. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران موضوع اسلام شناسی در غرب که به خاطر مضمحل شدن کشورهای اسلامی به کالایی لوکس و تاریخی تبدیل شده بود ناگهان دوباره در جایگاه مهم‌ترین موضوع مطالعاتی روز قرار گرفت. این روند با آزاد سازی جامعه شیعیان عراق از چنگال رژیم بعث و بروز تنش‌های سیاسی با گرایش‌های فرقه‌ای درون جامعه اسلامی شکل تازه‌ای گرفت و موضوع استفاده از اختلافات درونی جامعه اسلامی را مد نظر استراتژیست‌های غربی از جمله آمریکایی‌ها قرار داد. بنابراین استفاده از پتانسیل‌های درونی مسلمانان برای مدیریت بر آنها شاید اولین و ساده‌ترین سیاستی است که به ذهن هر برنامه ریز غربی متبادر می‌شود.

موضع جمهوری اسلامی ایران در قبال قضیه‌ی فلسطین و ایستادگی بر اصول مکتبی و ارزشی خود، از محورهای مهم چالش امنیتی در داخل و خارج می‌باشد. دولت اسرائیل با استفاده از تمامی امکانات سازمان‌های یهودی و صهیونیستی و عوامل مؤثر و ذینفوذ در کشورهای اروپایی و آمریکایی و با بکارگیری ابزارها و شیوه‌های موجود، سعی در افزایش مشکلات امنیتی و سیاسی ایران دارد.

ناتوانی آمریکا در مهار جریان مردمی انقلاب اسلامی ایران استراتژیست‌های آمریکایی را به فکر موج سواری از پتانسیل انقلابی مردم برای روی کار آوردن نیروهای مد نظر خود با هدف مهار بعد اسلام خواهانه و اسلام گرایانه ضد غربی و ضد سکولاریستی انقلاب ایران انداخت. راهبرد دموکراسی کنترل شده که با رویکرد حمایت از گروه‌های به اصطلاح میانه رو میسر می‌شد، علی‌الخصوص پس از شکست سیاست مهار پدیده انقلاب اسلامی و ناکارآمدی ایده جلوگیری از تغییر رژیم سلطنتی غرب گرای پهلوی دوم اهمیت برجسته‌ای برخوردار شد.

واقعه یازدهم سپتامبر از این حیث نقطه عطف در چرخش راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا از تأکید افراطی بر ثبات به لزوم تمرکز بر آزادی و دموکراسی به شمار می‌رود که برای اولین بار نشان داد که راه ثبات و امنیت در خاورمیانه از دالان دموکراسی سازی در این منطقه حساس به عنوان به اصطلاح کانون و مهد تروریسم می‌گذرد. بر این اساس، دموکراسی برقرار کننده امنیت و ثبات در دکترین خاورمیانه‌ای بوش پسر تلقی می‌شد که

لاجرم باید با اتکاء به سازوکارهای قهر آمیز به این منطقه صادر و تفهیم شود. این دکتترین نهایتاً برخی محققان مانند آبکنیری را بر آن داشت که از اصطلاحاتی مانند « ویلسونسیم در حکمه» استفاده کنند (Ikenberry 2004, 10). یا از اصطلاح « امپریالیست لیبرال و نیز «امپراتوری خوش خیم» یا «خیرخواه» برای تحلیل رویکرد خاورمیانه‌ای آمریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر یعنی اعمال زور یک جانبه در مسیر گستراندن دموکراسی به خاورمیانه استفاده کند (Ikenberry 2004, 10). همچنین، جوزف نای از اصطلاح قابل تامل مردم سالاری سازی قهر آمیز بهره بگیرد (Nye, 2006, 7:3). هر نامی که بر این دکتترین داشته شود، این موضوع به معنای چرخشی اساسی از ثبات محوری به دموکراسی محوری در سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه به شمار می‌رود. این موضع موجب شد حکومت‌های خاورمیانه‌ای که با ارزش‌های آمریکایی همخوانی و تطابق ندارند، در چارچوب ایده تغییر رژیم بوش قرار بگیرند که اولین نمود و بروز عملی شدن این ایده در مورد رژیم بعثی عراق قابل مشاهده است. به طور خلاصه، از آنجا که ریشه و مهد تروریسم در نگاه ادعای واشنگتن خاورمیانه قلمداد می‌شد، به تبع آن واقعه یازدهم سپتامبر نیز از منظر آمریکایی‌ها نوی شکست در پیگیری راهبرد سنتی خاورمیانه‌ای کاخ سفید مبنی بر پشتیبانی از قدرتها و رژیم‌های غیر دموکراتیک خاورمیانه تلقی می‌شد. در چنین فضایی، هزینه امنیتی حفظ ثبات/امنیت داخلی غیر دموکراتیک در بسیاری از کشورهای عربی برای آمریکا به قدری بالا رفته بود که دیگر نمی‌توانست دوام و قوام داشته باشد. از این مقطع به بعد، سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا به سمت و سوی رویکرد امنیتی جدید سوق داده شد که براساس آن ادامه حفظ ثبات و رکود سیاسی در خاورمیانه به حال منافع و امنیت ایالات متحده آمریکا خطرناک تشخیص داده شد. به تعبیر جان گدیس، پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا خود را در « جهانی که ناگهان خطرناک تر شده» (Gaddis, 2004) می‌یافت.

سیاست خارجی آمریکا در دوران جورج بوش در قبال ایران با نشانه‌هایی از تغییر و سردرگمی همراه بود که موجب خصومت در سیاست اعلامی دو کشور در قبال یکدیگر می‌شد. هدف دولت بوش، محدودسازی ایران و کاهش نقش امنیتی آن در حوزه خاورمیانه بوده است. اگرچه ایران و آمریکا تا حدودی رویکردهایی مشترک در مقابله با طالبان و القاعده داشتند، جورج بوش درصدد برآمد مخاطرات و محدودیت‌های بیشتری را متوجه ایران کند. براساس چنین رویکردی، در ژانویه ۲۰۰۲ ایران در فهرست کشورهای «محرور

شرارت» قرار گرفت. پس از آن نیز شاهد تشدید محدودیت‌های امریکا علیه ایران بوده‌ایم (دولت آبادی و منفرد، ۲۵:۱۳۸۸).

این روند نه تنها در دوره جورج بوش تداوم یافت، بلکه باراک اوباما نیز به چنین الگویی از رفتار راهبردی ادامه داد؛ هرچند وی در تبلیغات انتخاباتی خود تأکید می‌کرد که الگوی رفتاری محافظه کارانه سیاست خارجی امریکا در دوران جورج بوش در بر خورد با ایران، با منافع آن کشور سازگاری نداشته است. بر این اساس، تأکید کرد که یکی از حوزه سیاست تغییر خود را متوجه جمهوری اسلامی ایران خواهد ساخت.

در دوران جدید، ادبیات سیاسی کاخ سفید تغییر کرده است، اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که چنین تغییراتی، تأثیر چندانی در سیاست عملی امریکا به جا نگذاشته است. در عین حال، تغییراتی در تکنیک‌های رفتاری سیاسی و دیپلماتیک امریکا ایجاد شده که تأثیر چندانی در بازسازی روابط ایران-امریکا نداشته است. در دوران اوباما نیز سطح جدیدی از تهدیدهای امنیتی علیه ایران شکل گرفته است که بسیاری از نشانه‌های تهدیدآمیز دوران جورج بوش را منعکس می‌سازد. شواهد نشان می‌دهد در این دوران زمینه‌های بازسازی روابط دیپلماتیک در حوزه‌های محدودی به وجود آمده است. به طور کلی می‌توان تأکید کرد:

رهیافت‌های دولت بوش علیه ایران همواره معطوف به تلاش گسترده برای فشار بین المللی علیه ایران بود. هدف امریکا را نیز می‌توان متوقف‌سازی برنامه‌های هسته‌ای ایران از طریق فشار بین المللی دانست. در این دوران، تهدید ایران به گونه‌ای جدی تلقی می‌شد که کارگزاران دولت بوش بر ضرورت تغییر رژیم تأکید داشتند. این امر بخشی از ادبیات سیاسی و سیاست اعلامی جورج بوش بود. اگرچه امریکا از ابزار نظامی علیه ایران استفاده نکرد، در دوران بوش، امریکایی‌ها از ضرورت مقابله با ایران در ادبیات سیاسی خود بهره می‌گرفتند (Pollack and Others, 2009:4).

در این دوران جورج بوش تلاش کرد براساس توصیه‌های دونالد رامسفلد، دیک چنی و جان بولتون، جبهه نبرد سوم در خاورمیانه را علیه ایران طراحی کند، درحالی که کنگره امریکا و بسیاری از استراتژیست‌های این کشور مخالف سیاست عملیاتی علیه ایران بودند. اختلاف نظر بین استراتژیست‌های امریکایی به شورای روابط خارجی امریکا نیز کشیده شد. برژینسکی، رابرت گیتس و لیبرمن در زمره افرادی بودند که از یک سو، به حوزه

شورای روابط خارجی آمریکا تعلق داشتند و از سوی دیگر، رویکرد خود را در فضای فراهزبی پیگیری می کردند.

آنان در مطالعات و مذاکرات خود به این جمع بندی رسیدند که مقابله نظامی با ایران در چنین وضعی مخاطرات راهبردی ایجاد می کند و تحرک گروه های مقاومت را در مناطق مختلف جغرافیایی افزایش می دهد. براساس چنین رویکردی، تضادهای امنیتی آمریکا علیه ایران از سال ۲۰۰۶ به گونه ای مشهود کاهش یافت (باقری، ۱۳۸۸: ۴۲).

موقعیت ژئوپولیتیک و راهبردی ایران برای آمریکا از اهمیتی ویژه برخوردار بود. اگرچه برخی محافظه کاران در صدد بودند الگوهای تهاجمی تری را علیه ایران به کار گیرند، عقلانیت راهبردی در آمریکا با چنین الگویی مخالفت کرد. تنظیم گزارش های متعدد و متنوع توسط مراکز تحقیقاتی و مجموعه های اجرایی آمریکا درباره ایران نشان می دهد که آمریکا جایگاهی ویژه در خاورمیانه برای ایران قائل است. شاخص های ژئوپولیتیکی ایران برای آمریکا دارای اهمیت امنیتی است. اگرچه محافظه کاران رویکردی بدبینانه داشتند، نگرش آنان در تعامل با سایر نهادهای سیاست گذاری امنیتی در آمریکا تعدیل می شد. براین اساس گروه های مصالحه گرا در آمریکا تلاش کردند زمینه های تغییر رفتار ایران را از طریق مصالحه پیگیری کنند. در این ارتباط «نیکوی کدی» تأکید دارد:

بسیاری از رهبران ایران نسبت به سیاست های آمریکا بدبین و ترسان هستند که دلیل آن سیاست های افراطی و تهاجمی آمریکاست. اگر ایرانی ها احساس کنند که تهدید کمتری علیه آنان از سوی آمریکا شکل می گیرد، در آن شرایط مواضع و سیاست های عمل گرایانه اتخاذ می کنند. هم اکنون عناصری از سیاست عمل گرا میان رهبران ایران شکل گرفته است که این رویکرد بدبینی و ترس را به امید برای همکاری در آینده تبدیل خواهد کرد (Keddie, 2003: 79).

شایان ذکر است استراتژیست های دیگری وجود دارند که بر ضرورت شدت عمل علیه ایران تأکید می کنند. آنان نگرش انتقادی به سیاست خارجی ایران در برخورد با آمریکا دارند. براساس تحلیل این گروه، الگویی رفتار امنیتی ایران نشانه هایی از رادیکالیسم منطقه ای را منعکس می کند که عامل بنیادین بسیاری از تضادهای راهبردی محسوب می شود (برزگر، ۱۳۸۷: ۶۳).

باتوجه به دیدگاه های متفاوت دو گروه یادشده، همواره این نگرش وجود داشت که آمریکا باید از چه الگو و رویکردی در برخورد با ایران استفاده کند. این امر از

دغدغه‌های مهم و دائم پژوهشگران و استراتژیست‌های امریکایی بوده است. آنان براساس ادراکات خود، توصیه‌هایی اجرایی و راهبردی به مقامات امریکایی ارائه می‌دهند. نقطه تعادلی تحلیل‌های یادشده بر این امر قرار دارد که شاید با ایران از الگوی برخورد غیرمستقیم استفاده کرد. هرگونه رویارویی نظامی، مخاطرات امنیتی متنوعی در حوزه منطقه‌ای به وجود می‌آورد. بر این اساس استراتژیست‌های امریکایی برای یافتن پاسخ مناسب و کارآمد تلاش کردند هرگونه تصمیم‌گیری در ارتباط با ایران را براساس مخاطرات امنیتی و راهبردی آن پیگیری کنند. در این ارتباط پولاک و سایر پژوهشگران مؤسسه بروکینگز در گزارش تحلیلی شماره ۲۰ خود بر این امر تأکید کردند:

ایالات متحده درباره ایران چه باید بکند؟ این پرسش آسان به نظر می‌رسد، اما ۳۰ سال است که واشنگتن برای یافتن پاسخ مناسب در اینباره با مشکل روبه‌روست. طی این مدت شاهد چالش‌های متنوع ایران هستیم. در این دوران بسیاری از رهبران ایرانی، امریکا را براساس مؤلفه‌های ایدئولوژیک، ملی و امنیتی به‌عنوان دشمن اصلی دانسته‌اند... رهبران ایرانی براساس این اعتقادات عمل و به موجب آن تلاش می‌کنند منافع و نفوذ امریکا را در خاورمیانه کاهش دهند... باوجود این‌گونه واقعیت‌های ناامیدکننده، امریکا در موقعیتی نیست که بتواند ایران را نادیده بگیرد. ایران از کشورهای مهم خاورمیانه محسوب می‌شود. این کشور از بی‌ثباتی منطقه بهره برده و به دستاوردهای مهمی نایل شده که هزینه‌های امنیتی واشنگتن را در حوزه‌های مختلف امنیتی افزایش داده است (Pollack and Others, 2009: 1).

پرسش یادشده در بسیاری گزارش‌های امنیتی و راهبردی دیگری که در ارتباط با ایران تنظیم شده است، دیده می‌شود. این امر نشان می‌دهد که چگونگی اجرای تهدید امنیتی امریکا علیه ایران اصلی‌ترین دغدغه استراتژیست‌های امریکایی تلقی می‌شود. دیگر اینکه ارزیابی استراتژیست‌های امریکایی از چگونگی الگوی رفتاری علیه ایران با تغییرات دائم همراه است. مخاطرات محیط امنیتی خاورمیانه و متنوع بودن بازیگرانی که نقشی چالشی در برابر اهداف امریکا دارند، از دلایل تغییر الگوهای رفتاری امریکا به‌شمار می‌آید.

براساس چنین نوساناتی، در این مبحث تلاش می‌شود تهدیدهای امریکا علیه ایران در قالب موازنه تهدید امنیتی و راهبردی بررسی شود. این مقایسه به سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۱ مربوط است. این دوران را «ریچارد هاس» عصر «فرا فرا جنگ سرد» نامیده است. در این دوران حوادثی همانند ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به وقوع پیوست، محافظه‌کاران از الگوی تهاجمی

در سیاست بین الملل بهره گرفتند، و در نهایت، زمینه برای به قدرت رسیدن باراک اوباما و ظهور سیاست تغییر در رفتار راهبردی آمریکا فراهم شد (Hass, 2008: 25).

۴-۲- جایگاه ایران در اهداف و راهبرد امنیتی آمریکا

بسیاری از استراتژیست های آمریکایی بر این اعتقادند که ساختار سیاسی ایران یکی از پیچیده ترین، شرقی ترین، جا افتاده ترین و مبهم ترین نظام های سیاسی خاورمیانه در دوران کنونی است. آنان بر این امر تأکید دارند که اهداف آمریکا در قبال ایران نیز باید چنین ویژگی هایی داشته باشد. در این حال، براساس تجربه طولانی می توان به این جمع بندی رسید که رویکرد زمامداران و استراتژیست های آمریکایی در برخورد با ایران ماهیتی واکنشی، غریزی، مقابله جویانه و تاکتیکی داشته است. طبعاً چنین روندی نمی تواند نتایج و مطلوبیت های مؤثری برای اهداف آمریکا به وجود آورد. چنین الگویی عموماً دارای نتایج پر مخاطره و واکنش هایی بی ثمر بوده است (گیتس، ۱۳۷۸: ۳۲).

۴-۲-۱- احساس تهدید در قبال اسلام گرایی و سیاست های منطقه ای ایران

در چنین وضعی، ادراک و تحلیل آمریکا از سیاست های ایران براساس جلوه هایی از مقابله گرایی شکل گرفته است. استراتژیست هایی که چنین رویکردی دارند، معتقدند رنسانس اسلامی و هویت یابی مسلمانان ارتباط مستقیم و تنگاتنگی با انقلاب اسلامی ایران دارد. بنابر این آنچه به عنوان «چالش اسلام گرایی در خاورمیانه» مطرح می شود، با سیاست های ایدئولوژیک و راهبردی ایران پیوند می یابد. این نگرش عموماً مورد انتقاد بسیاری از آمریکایی ها قرار گرفته است. برای مثال «فولر» در این باره تأکید می کند:

یک جهان بدون اسلام را تصور کنید. امروز محوریت اخبار، واکنشی به ایران و اسلام است.

به نظر می رسد که ایران و اسلام پشت سر طیف وسیعی از آشوب های بین المللی قرار دارند.

حملات انتحاری، بمب گذاری داخل اتومبیل، اشغال نظامی، مقاومت، شورش، فتوا، جهاد، جنگ چریکی و هم چنین انتشار ویدئوهای تهدید آمیز به آنان نسبت داده می شود. برخی تحلیلگران افراطی نئومحافظه کار در آمریکا بر این اعتقادند که اسلام دشمن قسم خورده آمریکا است. افق بروز جنگ جهانی سوم را این تحلیل در برابر چشمان ما گشوده است. اما لحظه ای باید گفته های مرا تحمل کنید. اگر اسلام و جمهوری اسلامی وجود نداشتند، چه اتفاقی می افتاد؟ نظر به اینکه در حال حاضر به تروریسم، جنگ و

احساسات ضد امریکایی توجه زیادی نشان می‌دهیم، آیا در واقع ایران و اسلام منشأ این مسائل اند یا عوامل عمیق‌تری در این میان دخالت دارند؟ (فولر، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۱).

واکنش گراهام فولدر برابر رویکرد بسیاری از تحلیلگران، زمامداران و استراتژیست‌های امریکایی بیانگر آن است که ادراک امریکا در قبال ایران ماهیت بدبینانه دارد. عموماً چنین افرادی تلاش می‌کنند الگوی رفتار امنیتی ایران را براساس نشانه‌هایی از رادیکالیسم منطقه‌ای تحلیل کنند. این افراد معتقدند زمامداران ایرانی از سیاست مواجهه و رویارویی با امریکا و منافع منطقه‌ای آن حمایت می‌کنند. درگیری‌های کم‌شدت نظامی و امنیتی انعکاس رویکرد ایران به امریکا تلقی می‌شود. این افراد تأکید دارند:

تندروهای ایران همواره از سیاست مواجهه گسترده با امریکا حمایت می‌کنند. آنان کسانی هستند که در سال ۱۹۸۸ به کشتی‌های نیروی دریایی امریکا در خلیج فارس حمله کردند؛ در سال‌های ۷-۱۹۹۲ جبهه‌ای تهاجمی را در حوزه‌های دیپلماتیک و امنیتی علیه امریکا و متحدانش شکل دادند و در سال‌های ۲۰۰۳ به بعد به شورشیان عراق کمک تسلیحاتی کردند. این کشور محور انتقام مردم خاورمیانه از امریکا بوده است. ایرانیان همواره تلاش کردند هر چیزی را که امریکا در صدد انجام آن است، بلوکه کنند به این دلیل که این تلاش‌ها متعلق به ایالات متحده بوده است (Sadjadpour, 2008: 35).

ادبیات جدیدی در حوزه راهبرد امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است. این ادبیات نشان می‌دهد که ایالات متحده تلاش همه‌جانبه‌ای به انجام رسانده است تا زمینه محدودسازی قدرت ایران را از طریق چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای فراهم آورد. به‌طور کلی در عصر جدید، منطقه‌گرایی محور اصلی روابط راهبردی کشورها محسوب می‌شود. امریکا برای کنترل خاورمیانه نیازمند تعامل همکاری جویانه و هم‌چنین اقدامات ابتکاری در برخورد با ایران و گروه‌های رادیکال است. این امر به‌عنوان رهیافت حل موضوع از طریق مشارکت، موازنه، تهدید و رویارویی مورد توجه قرار گرفته است (White House, 2010: 84).

۴-۲-۲- رویکرد بدبینانه به اهداف و سیاست منطقه‌ای ایران

امریکایی‌ها گسترش قابلیت‌های راهبردی و ایدئولوژیک ایران را تهدیدی برای منافع و امنیت قبال ایران گسترش یابد، از ادبیات و اقدامات تهاجمی‌تری در برخورد با جمهوری اسلامی بهره می‌گیرند. براساس چنین ادراکی، نگرش امریکا به ایران، انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و رهبران رهبران سیاسی آن کاملاً بدبینانه است. زمامداران ایالات متحده

هرگونه تلاش جمهوری اسلامی برای هویت‌یابی و دستیابی به قدرت موازنه در حوزه منطقه‌ای را تهدیدی علیه خود تلقی می‌کنند. این ادراک زیرساخت بسیاری از سیاست‌ها و رویکردهای امنیتی آمریکا در برخورد با ایران محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، امریکایی‌ها هرگونه هویت‌یابی ایران را تلاشی برای تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای و چالشگری در حوزه بین‌المللی می‌دانند (متقی، ۱۳۸۸: ۱۴).

این ادراک، نتایج و مخاطرات پرتنش و مشکل‌آفرینی در روابط ایران-آمریکا داشته است. امریکایی‌ها به هیچ وجه به نیازهای امنیتی ایران توجهی ندارند و آن را واکنشی خصمانه تلقی می‌کنند. براساس چنین رویکردی، اهداف و رویکرد آمریکا در قبال سیاست‌های ایران ماهیت خصمانه پیدا می‌کند. زمانی که رویکرد معطوف به مقابله و تهدید آمریکا علیه ایران ایجاد شود، هرگونه واکنش سیاسی و امنیتی ایران طبیعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. به طور کلی، شواهد موجود نشان می‌دهد که ایران در محیطی بحرانی قرار دارد. فضای سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران با نشانه‌هایی از بحران و تهدید پیوند خورده است. این امر در برخی مقاطع تاریخی به حوزه‌های ساختاری ایران نیز انتقال یافته است. در چنین شرایطی، امکان کنترل و مقابله با ایران، برای آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن کشور کاری دشوار خواهد بود. از سوی دیگر، پیچیدگی‌های ساختاری و کنش سیاسی ایران به گونه‌ای است که امکان مدیریت یکجانبه منطقه براساس کنش راهبردی آمریکا وجود نخواهد داشت. این امر بیانگر آن است که ایران در برابر تهدیدهای بالقوه و بالفعل آمریکا واکنش نشان می‌دهد (متقی، ۱۳۸۸: ۶۵).

۴-۲-۳- ناپایداری در مواضع و سیاست امنیتی ایران در قبال آمریکا

بسیاری از امریکایی‌ها بر این باورند که مواضع و سیاست‌های ایران در مسیر تغییرپذیری قرار دارد. براین اساس، آنان امید محدودی به مصالحه با ایران پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، امریکایی‌ها ناپایداری حوادث و تحولات سیاسی خاورمیانه را به ایرانیان نسبت می‌دهند. این امر در بسیاری رویدادهای منطقه‌ای مشاهده می‌شود. بسیاری از فرآیندهای سیاسی و امنیتی منطقه نشان می‌دهد که امریکایی‌ها براساس ادراک بدبینانه خود به ایران و انقلاب اسلامی با رویکرد تهاجمی واکنش نشان می‌دهند (متقی، ۱۳۸۸: ۳۲).

این الگوی رفتاری می‌تواند واکنش‌های متقابل ایران را برانگیزد. زمانی که ادراک آمریکا ماهیت خصمانه در قبال ایران داشته باشد، طبیعی است که سیاست اجرایی ایران نیز در قالب الگوهای تهاجمی تبیین و طراحی شود. تحلیلگران مؤسسه بروکینگز در ارتباط با

ایران معتقدند که پیگیری اهداف امریکا در برخورد با ایران نیازمند بهره‌گیری از تجارب گذشته است.

ایرانی‌ها به ابتکارات امریکا واکنش‌های متفاوت و غیرقابل پیش‌بینی نشان می‌دهند. تجربه گذشته برای اهداف آینده کفایت نمی‌کند. رویکرد ایران در برابر حوادث و تحولات منطقه تغییر می‌یابد. این امر ابتکار عمل را در اختیار ایران قرار خواهد داد. بنابراین، اصلی‌ترین پرسش مقامات و پژوهشگران امریکایی در چنین شرایطی آن است که ایران چگونه به سیاست‌های امریکا واکنش نشان می‌دهد؟ از سوی دیگر، پاسخ‌های امریکا به اقدامات متنوع ایران چگونه خواهد بود؟ این امر بیانگر شکلی از طرح‌ریزی راهبردی است (Brookings Institute, 2009: 13).

۴-۲-۴- برجسته‌سازی قدرت سیاسی و راهبردی ایران

تولید قدرت توسط کشورها می‌تواند معطوف به حفظ وضع موجود یا تغییر آن باشد. امریکایی‌ها معتقدند سیاست ایران تلاش‌های سازمان‌یافته برای تغییر وضع موجود است که به منزله تلاش برای ایجاد ناپایداری سیاسی و امنیتی در منطقه تلقی می‌شود. در بسیاری از گزارش‌های امنیتی سازمان‌های اطلاعاتی امریکا چنین نشانه‌هایی دیده می‌شود. در برابر چنین رویکردی، برخی امریکایی‌ها اعتقاد دارند که قدرت نظامی و راهبردی ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای منطقه مانند اسرائیل، ترکیه و عربستان محدود است. از دید این گروه، موازنه‌ای عمومی بین کشورهای خاورمیانه وجود دارد.

برخی دیگر از امریکایی‌ها بر این باورند که ایرانی‌ها توانایی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود را بیش از واقعیت‌های عینی آن کارآمد و مؤثر می‌پندارند. پولاک می‌گوید از آنجا که ایرانیان دستاوردهای مهمی در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی داشته‌اند، احساس غرور می‌کنند. آنان تلاش دارند جبهه مخالف علیه امریکا را گسترش دهند. در شرایط موجود، امریکایی‌ها تهدیدهای طالبان و صدام علیه ایران را از بین برده‌اند. ایرانیان نیز با استفاده از این فرصت موقعیت خود را در خاورمیانه برخلاف اهداف و منافع امریکا گسترش می‌دهند (زکریا، ۱۳۸۸: ۶۶).

وجود چنین ادراکی می‌تواند فرآیندهای خصمانه سیاست‌مداران و پژوهشگران امریکایی را در برخورد با ایران گسترش دهد. رویکرد امریکا در مواجهه با ساختار قدرت ایران، تهدیدآمیز است. این امر انعکاس قابلیت‌های ابزاری و توانمندی‌های راهبردی ایران برای تأثیرگذاری بر حوادث منطقه‌ای محسوب می‌شود. براساس چنین ادراکی، هرگاه

ایران از توازن قدرت مؤثرتری بهره‌مند شود، الگوهای تهدیدکننده بیشتری خواهد داشت. براساس چنین ادراکی، امریکایی‌ها تلاش دارند موازنه قدرت ایران را به گونه‌ای سازمان‌دهی کنند که به توان مؤثر منطقه‌ای نایل نشود.

۴-۲-۵- ادراک اقتدارگرا از ساختار و سازوکار توزیع قدرت در ایران

امریکایی‌ها معتقدند ساختار سیاسی ایران ماهیتی اقتدارگرا دارد که انعکاس نظام ایدئولوژیک و فرآیندهای انقلابی در ایران است. از دید تحلیلگران امریکایی، هرگونه ساختار اقتدارگرا پیامدهای سیاسی خود را در روابط خارجی و سیاست بین‌الملل به جا می‌گذارد. بر این اساس آنان همواره از شاخص‌های اقتدارگرایی و تمرکزگرایی در ایران انتقاد کرده‌اند. این نشان می‌دهد که پژوهشگران امریکایی هیچ‌گونه توجهی به مؤلفه‌های بومی و ساختاری در نظام سیاسی ایران ندارند. رویکرد آنان بر این امر قرار گرفته است که صرفاً کشورهای اقتدارگرا سیاست خارجی رادیکال دارند (ترابی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

به این ترتیب، چگونگی توزیع قدرت و هم‌چنین سلسله مراتب قدرت راهبردی در ایران همواره مورد انتقاد امریکایی‌ها قرار گرفته است. آنان معتقدند هرگونه تصمیم‌گیری در رفتار سیاست خارجی، تابعی از جایگاه و موقعیت مقامات اصلی هر کشور است. امریکایی‌ها که در گزارش مؤسسه بروکینگز نقشی محوری ایفا کرده‌اند، بر این اعتقادند:

رهبر ایران بین تمام جریان‌های سیاسی از نقشی محوری برخوردار است. آیت‌الله خامنه‌ای در نظام سیاسی ایران شخصیتی بسیار قدرتمند است. وی همواره ترجیح می‌دهد از طریق ایجاد توازن میان جناح‌های ناسازگار، اعمال حکومت کند. ایشان نسبت به ایالات متحده بسیار بدبین است، به همین دلیل، به لحاظ ایدئولوژیک با تئوری‌ها احساس همبستگی بیشتری دارد... رهبری ایران تمایل دارد در تصمیم‌گیری‌های حساس از حمایت یک اردوگاه اجتناب کند و با حفظ وضعیت موجود امیدوار است این مسئله باعث جدایی سیاسی خطرناک در داخل کشور نشود چون می‌تواند به اقتصاد و امنیت ایران آسیب برساند (Brookings Institute, Saban Center, 2009: 14).

براساس چنین تحلیلی که بسیاری از مقامات اجرایی امریکا ارائه کرده‌اند، ناچار باید محور اصلی تعامل و کنش‌گری خود را براساس راهبردهای رهبری نظام سیاسی ایران تنظیم کنند.

اگرچه درباره ویژگی‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران، رویکردهای متفاوتی وجود دارد، در عین حال، بیشتر امریکایی‌ها معتقدند رهبری نظام سیاسی ایران از ویژگی‌هایی برخوردار است که تصمیم‌های سیاسی خود را براساس مؤلفه‌های ایدئولوژیک و هم‌چنین ضرورت‌های راهبردی، تدوین می‌کند. این امر جلوه‌هایی از عمل‌گرایی در شرایط بحران را منعکس می‌سازد.

مواضع رهبری نظام سیاسی در ایران تابعی از ساختار عمومی توزیع قدرت در جمهوری اسلامی است. امریکایی‌ها در دوره‌های مختلف تلاش کرده‌اند نقش محوری رهبری نظام سیاسی را در قالب واژه‌ها و ادبیاتی همانند «اقتدارگرایی» تبیین کنند که تلاشی سازمان‌یافته در راستای رویارویی نرم‌افزاری محسوب می‌شود. بهره‌گیری از واژه‌های سیاسی برای متهم‌سازی یا پرچسب‌زنی، در زمره الگوهای جنگ نرم است. تلاش امریکا برای ناکارآمد و اقتدارگرا جلوه دادن ساختار قدرت و رهبری سیاسی ایران، طی سال‌های گذشته همواره تکرار شده است.

۴-۲-۶- بر جسته‌سازی موقعیت ژئوپولیتیکی ایران در خاورمیانه

امریکایی‌ها علاوه بر آنکه ادراک و برداشتی نامطلوب از ساختار سیاسی ایران دارند، رویکردشان نیز درباره موقعیت ژئوپولیتیکی ایران در خاورمیانه کاملاً متفاوت است. با حمله نظامی امریکایی‌ها به عراق و افغانستان موقعیت فرهنگی، سیاسی و ژئوپولیتیکی ایران اهمیت بیشتری یافت. این امر نشان می‌دهد موقعیت ژئوپولیتیکی ایران در خاورمیانه، شاخص‌های منحصر به فردی را در ارتباط با سیاست خارجی جمهوری اسلامی منعکس می‌سازد.

ویژگی‌های ژئوپولیتیکی ایران را می‌توان در ادبیات سیاسی بسیاری از امریکایی‌ها از جمله گراهام فولر مورد ملاحظه قرار داد. از دید فولر، افزون بر شاخص‌های فرهنگی منحصر به فرد ایرانی، این کشور دارای ویژگی‌های ژئوپولیتیکی خاصی است که موقعیت آن را در منطقه افزایش می‌دهد. براساس چنین رویکردی، امکان ایجاد تعامل با ایران در فضای پرتنش سیاست بین‌الملل، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. گراهام فولر در این ارتباط می‌گوید:

وقوف ایران بر آنچه از دست داده و پذیرش کوچک‌شدن مرزهایش، به این معنی نیست که خود را کشور ضعیف بداند... میراث گذشته باستانی ایران در مقام مرکز

چندین امپراتوری جهانی روزگار خود، دیدگاه ایران را به خود و محیط اطرافش شکل می‌دهد.

این امر به معنای عمل کردن در چارچوب ژئوپولیتیک و ویژه است که می‌تواند رفتار بسیاری از کشورها را تحت تأثیر قرار دهد... براساس این دیدگاه، ایرانی‌ها همواره خواهان اعمال نفوذ بر بخش‌هایی از سرزمین پیرامونی خود هستند. در دوران گذشته نیز ایرانی‌ها به راحتی در برابر قدرت خشن امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه گردن نمی‌نهادند (فولر، ۱۳۷۳: ۲۷۸-۲۷۷).

تمام مؤلفه‌های یادشده در رویکرد تحلیلگران غربی در قبال ایران تداوم یافته است. حتی می‌توان جلوه‌هایی از شرق‌شناسی را در نگرش ژئوپولیتیک و راهبردی کشورهای غربی نسبت به ایران مورد ملاحظه قرار داد. اگرچه در دوران پس از انقلاب اسلامی، فشارهای سیاسی و اقتصادی زیادی علیه جمهوری اسلامی ایران وجود داشته است، این امر به مفهوم کاهش جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی کشورمان محسوب نمی‌شود. در گزارش مؤسسه بروکینگز نیز نشانه‌هایی از جایگاه و کارکرد ایران در حوزه نظام بین‌الملل دیده می‌شود که اهمیت سیاست‌های ایران را نشان می‌دهد. بحران‌های منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های بزرگ در دوره‌های مختلف را می‌توان از عواملی دانست که نقش ایران را در محیط تعاملی بازیگران، برجسته‌تر می‌سازد. در این گزارش تأکید شده است:

اگرچه امریکایی‌ها تاکنون نتوانسته‌اند روابط خود را با ایران سازمان‌دهی کنند، این امر عمدتاً تحت تأثیر سیاست کشورهای منطقه و اهداف راهبردی امریکا برای نیل به هژمونی منطقه‌ای بوده است. امریکا بدون نقش آفرینی بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران، قادر نخواهد بود به ابستکار راهبردی جدیدی نیل شود. مشارکت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند در این ارتباط نقش آفرین باشد (Pollack and Others, 2009: 15).

تحولات سیاسی خاورمیانه و خلیج فارس در فرآیندی گسترش یافته است که امکان نقش آفرینی ژئوپولیتیک ایران را ارتقا می‌دهد. این امر به این معناست که هیچ‌گونه شکل‌بندی امنیتی در منطقه ایجاد نمی‌شود، مگر اینکه زمینه برای مشارکت و همکاری ایران به وجود آید.

نقش ایران در تحولات آسیای جنوب غربی نشان می‌دهد که هرگونه همکاری منطقه‌ای ایران، زمینه ایجاد ثبات و تعادل بیشتری را برای امنیت منطقه‌ای و اهداف راهبردی امریکا به وجود می‌آورد.

نتیجه گیری

مهم ترین عملکرد سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و علی الخصوص علیه ایران، ترویج خشونت سیاسی است که با بحث تحقیر تاریخی پیوند تنگاتنگی دارد. اگرچه برخی مواقع این گونه احساس می شود که تعامل ایران و آمریکا در شرایط خلأ قرار دارد، این امر براساس واقعیت های محیط سیاسی ایران، درست به نظر نمی رسد. شواهد نشان می دهد که رقابت ایران و آمریکا، خارج از فضای اقتصادی و ژئوپولیتیکی خلیج فارس به انجام می رسد. در این ارتباط ایران و آمریکا تلاش می کنند طیف گسترده تری از کشورها را در حوزه تعامل و رقابت های خود وارد کنند. سرعت عمل و بهره برداری از فرصت ها و امکانات لازمه هر گونه اقدام و مقابله است. اتخاذ سیاست مقاومت و ایستادگی را می توان به عنوان یکی از موضوعات اصلی این استراتژی تلقی نمود، زیرا در استراتژی آمریکا - سیاست نظامی گری و تهاجم - جهان اسلام مورد هدف قرار گرفته و ایران به عنوان اصلی ترین عضو «محور شرارت» مطرح گردیده است.

منابع و مآخذ:

- Hass,Richard,(2008)Non Polarity world ,Washington D.C. Rand Corporation Press.p.25.
- Ikenberry 2004 ,G.Jonh, The End of Neo – onservative Moment,, Survival ,(vol 446 No.1),b: 10.
- Keddie Nikki.(2003),Modern Iran: Roots of Result of Revolution,Revised and Update Edition ,New Haven :Yale University Press. P.79.
- Mousalli ,Ahmad (2003).Images of Islam In the West And The West In the
-
- Nye,2006 Nuruzzaman ,Mohammed ,Byond the Realist Theories Neo – Conservative Realism and the American Invasion of Iraq, International studies Perspective 7:3.
- Pollakand Other,(2009). Whinh Pasth to Persstan , Washington :Brookings Tnstiute Press.p4.
- Sadjadpour, karim ,(2008),Reading khamenie :The world view of Iran, s Most Powerful Leader,Report Camegie Endowment for International Peace.p32.
- White house(2010) US. National Security 2010.
- Yazbeck Haddad ,Yvonne. Islamist Perceptions of U.S Policy in the Middle East. In: david W. Lesch (ed) (2003). The Middle East and the United States. Westview Press.
- ابو احمدی لفورکی، بهزاد. (۱۳۹۱). **کتاب اروپا ۱۱ (ویژه مسائل استراتژیک اتحادیه اروپا)**، تهران: انتشارات مؤسسه ابرار معاصر تهران
- باقری، اسماعیل. (۱۳۸۸). **«راهبرد جدید امریکا در افغانستان»**، فصلنامه جهان اسلام، ش ۳۷، بهار، ص ۴۲.
- برزگر، کیهان. (۱۳۸۷). **«اتاق‌های فکر و سیاست‌گذاری در امریکا»**، فصلنامه راهبرد دفاعی، س ۶، ش ۲۳، ص ۶۳
- بیگدلی، خدیجه. (مه‌۱۳۸۵). **نومحافظه کاران و روابط ایران و آمریکا در دوران ریاست جمهوری کلینتون- بوش (۲۰۰۵-۱۹۹۳)**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، تهران: دانشگاه تهران، ص ۹۳.
- ترابی، قاسم. (۱۳۸۷). **«تعمیل توسعه و سیاست خارجی»**، مجموعه مقالات همایش داخلی چشم انداز خاورمیانه در دهه آینده: دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس.
- حسینی زاده، محمدعلی. (۱۳۸۶). **اسلام سیاسی در ایران**، قم: دانشگاه مفید.
- دولت‌آبادی، باقر و قاسم منفرد. (۱۳۸۸). **«ابعاد دیپلماسی تغییر بازی امریکا در مواجهه با ایران»**، فصلنامه جهان اسلام، ش ۳۸، تابستان، ص ۲۵.
- زکریا، فرید. (۱۳۸۸). **جهان پس‌امریکایی**، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
- سریع القلم، محمود. (پاییز ۱۳۸۴). **«مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»**، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، شماره ۱۲.
- طلوعی، محمود. (۱۳۷۲). **فرهنگ جامع سیاسی**، تهران: انتشارات علم و سخن.
- فولر، گراهام. (۱۳۸۷). **«راهبرد متوازن»**، ترجمه و ارزیابی علی شمشانی، راهبرد دفاعی، س ۶، ش ۲۳.
- قهرمانپور، رحمان. (۱۳۸۴). **«استراتژی امریکا در خاورمیانه و روند یک‌جانبه‌گرایی»**، کتاب امریکا ۱۱، **ویژه سیاست‌های امریکا در خاورمیانه، تهران: مؤسسه بین‌المللی ابرار معاصر تهران**.
- گیتس، رابرت. (۱۳۷۸). **راهبرد متوازن»**، ترجمه و ارزیابی علی شمشانی، راهبرد دفاعی، س ۶، ش ۲۳.
- منقی، ابراهیم. (۱۳۸۸). **«امریکا در برابر ایران»**، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، نامه دفاع: ش اول، ص ۶۵.
- منقی، ابراهیم. (۱۳۸۸). **«همکاری‌های نامتقارن ایران- امریکا»**، نشریه روابط خارجی، ش ۳، مرکز تحقیقات استراتژیک، ص ۱۴
- **منابع لاتین:**
- Brookings Instiute ,saban center ,(2009) ,which Path to Persia .Report, Number 20, washingtons D.c. Btbrookings institute Press.p.13.14.
- Gaddis ,John Lewis, Surprise, Security, and the American Experience ,2004.